

افغانستان

در گذرگاه

تاریخ

علی محمد طرقداری

افغانستان جامعه‌ای است متنوع و دارای روابط و مناسبات اجتماعی بسیار پیچیده که از قومیتها و مذاهب مختلفی تشکیل یافته و شناخت درست و کامل آن نیاز به پژوهش‌های علمی گسترده و بنیانی دارد.

افغانستان در قلب آسیا با موقعیت بسته‌ای که دارد از دیرباز محل تلاقی و تداخل فرهنگ‌ها و ملت‌ها و در معرض تاخت و تاز فاتحان و مهاجمان از همه سو بوده است. وجود تقریباً ۳۰ زبان در آن کشور و تنوع اقوام و مذاهب این واقعیت را به وضوح نمایان می‌سازد؛ اهم این زبانها عبارتند از: زبان‌های ایرانی (شامل پشتو، فارسی (تاجیکی)، بلوچی و غیره) ترکی (شامل ازبکی، ترکمنی، قرقیزی، قزاقی و غیره)، هندی (شامل پاشایی، گوار، باقی و غیره) و پس از آن زبانهای مغولی، عربی، درویدی (راهویی) و کافری (نورستانی). در رابطه با گروههای عمده زبانی در افغانستان می‌توان گفت که ساختار فرهنگی این سرزمین تقریباً شامل تقسیمات نژادی و حوزه‌های فرهنگی ایرانی (و غرب آسیا)، ترکی (و آسیای مرکزی) و هندی (شرق آسیا) است.

در افغانستان غربی، دری زبانان - گویش فارسی افغانستان - اکثریت داشتند. اقوام هزاره افغانستان مرکزی، که توسط ایرانیان و عمدتاً در زمان شاه عباس صفوی به مذهب شیعه گرویدند نیز به زبان دری سخن می‌گویند. هزاره‌ها بزرگترین گروه شیعه مذهب را در کشوری تشکیل می‌دهند که اکثریت مردم آن سنی مذهب هستند. در غرب تاجیک‌ها، که میراث‌دار اصلی فرهنگ فارسی قدیم به شمار می‌روند به گویش دری تکلم می‌کنند. در جنوب و شرق قبایل پشتون به زبان پشتو که ترکیبی از زبانهای هندو-فارسی است سخن می‌گویند.

اما علی‌رغم تفاوت‌های زبانی، قومی و مذهبی، کوچ‌نشینی ویژگی اصلی و مشترک اقوام مختلف در افغانستان است. گرایش به کوچ‌نشینی و دوری گزیدن از یکجانشینی یکی از تاثیرات مهم جغرافیایی است که از پایان دوران باستان در برخی نواحی کوهستانی جنوب و جنوب‌غربی آسیا مشهود بوده است. این روند تا هنگام زوال آن در روزگار معاصر، قرن‌ها ادامه داشته و آخرین مراحل آن در کوهستانهای جنوب و جنوب‌غرب آسیا و افغانستان تقریباً در طول صد سال گذشته طی شده است. در صورتی که کوچ‌نشینی در جاهای دیگر عمدتاً رو به زوال گذارده بود. کوچ‌نشینی‌های افغانستان در پناهگاه‌هایشان واقع در کوههای مرتفع، زندگی مستقلی هم از نظر فرهنگی (مذهبی، زبانی) و هم از نظر سیاسی دارا بودند. این وضعیت در نیمه دوم قرن نوزدهم هنگامی که تمامی جوامع کوهستانی تحت کنترل سیاسی امرای کابل قرار گرفت تا حد زیادی به سر آمد. عموماً می‌توان فرایند کاهش استقلال محلی کوچ‌نشینان را با گسترش اتحاد سیاسی افغانستان هم‌زمان دانست. در مجموع، کوچ‌نشینی، نظامی بوده انعطاف‌پذیر و دقیق که توانسته با ضوابط اجتماعی‌ای که از لحاظ تاریخی تثبیت شده. در برابر شرایط متغیر سیاسی،

در سال ۱۷۴۷ احمد خان ابدالی از سوی
"لویه جرگه" به عنوان اولین پادشاه
افغانستان برگزیده شد





اقتصادی و اقلیمی قرن‌ها دوام بیاورد.

اما تعریف سرزمین افغانان به دلیل تنوع مناطق و حتی اختلاف نواحی هم‌جوار دشوار است. مردمانی که در این سرزمین زندگی می‌کنند نیز مختلفند. اختلاف در طرز حکومت رفتار، پوشاک و آداب و رسوم قبایل مختلف کارگزينش وجوه مشترکی را که با آن بتوان برای همه افغانان یک ساختار ملی ارائه کرد، دشوار می‌سازد.

نام افغان نیز طی صد سال گذشته به دلیل مفهوم دوگانه قومی و سیاسی اش تقریباً جدال‌آمیزترین مسئله در افغانستان بوده است. کشوری که امروز افغانستان نامیده می‌شود تا دو قرن پیش 'خراسان' نام داشت. خراسان که مرزهای جغرافیایی آن بارها تغییر کرده است بسیار وسیع‌تر از افغانستان امروزی و شامل سرزمین‌های هم‌جوار دیگری همچون خراسان ایران، مناطقی از آسیای مرکزی و مناطق شمال شرقی شبه قاره بوده است. و این مرزهای کنونی و نام افغانستان در طول صد سال اخیر رسمیت یافته است.

نام افغانستان از نظر تاریخی حاصل انکشاف اجتماعی-سیاسی این سرزمین در طول نیمه دوم قرن هیجدهم است. فروپاشی سلسله صفویه (۱۷۳۶-۱۵۰۰م) و به دنبال آن قتل نادرشاه افشار (۴۷-۱۷۳۶م) در ایران، همراه با اضمحلال امپراطوری مغول (۱۸۰۰-۱۵۰۰م) در هند از یک طرف و گسترش و افزایش قدرت روسیه تزاری و هندانگلیس در شمال و شرق خراسان از طرف دیگر، خیزش و بروز تحول بنیادی در ساختارهای سیاسی و اجتماعی منطقه را به دنبال آورد که نتیجه آن، پیدایش مرزها، ملتها و کشورهای جدید بود. این نکته در مورد افغانستان جالب است که این کشور حتی

برای احمدخان ابدالی که او را بنیانگذار افغانستان جدید می‌دانند نیز در طول یک قرن بدون (این) نام باقی ماند. در طول این دوره از نام خراسان به شکل وسیع استفاده می‌شد و احمدخان نیز خودش را پادشاه خراسان می‌شناخت. به عبارت دیگر قبل از سال ۱۸۰۰ میلادی واژه افغانستان هیچ‌گاه برای اشاره به کل کشور به کار نمی‌رفت و گویا نام افغانستان برای اولین بار در موافقتنامه‌ای بین ایران و بریتانیا در سال ۱۸۰۱ مورد استفاده قرار گرفت. بدین ترتیب می‌توان

قومی کمتر پذیرفته‌اند و واقعیتی که در خارج کمتر انعکاس یافته، اما در داخل افغانستان امری مسلم است. از طرف دیگر اسامی ناسیونالیسم افغانی نیز بر همین نادیده‌گرفتن اقوام دیگر و پشتون‌گرایی قرار داشته است و در واقع این ناسیونالیسم و سرکوب ناشی از آن به جعل تاریخی‌ای انجامید که هدف از آن توجیه و تحکیم 'برتری' و انحصار قدرت افغان‌ها بود و این فرآیند به 'افغانی‌شدن' کشور منجر شد.

در هر حال افغانستان تقریباً تا حدود ۵ قرن پیش برای جهان به عنوان یک سرزمین و به عنوان یک تجمع ملی شناخته شده نبوده است. در حقیقت بعد از دوران مغول است که با پایان یافتن آخرین مهاجرت جدی در شرق، اقوام و قبایل این سرزمین به عنوان اقوام ماندگار تا حدی در جاهای خود تثبیت می‌شوند.

تا پیش از این دوران، تاریخ افغانستان چیزی نیست جز تاریخ مناطق شرقی ایران و هند با اسامی محلی و ساختارهای عشیرتی و در واقع مجموع این سرزمین، مناطقی بوده جزو قلمروهای امپراطوری‌های ایران و هند و یا حکومت‌های ایران و هند و یا حکومت‌های محلی شرق ایران و شمال شبه قاره، در ضمن این سرزمین که تا حدی نقطه‌ای خارج از عمده‌ترین کانال ارتباطی تجاری و فرهنگی دنیای قدیم یعنی جاده ابریشم (و در نتیجه دور از تحولات اقتصادی و فرهنگی) محسوب می‌شده از گذشته‌های دور نقش جبر و گذرگاه نیز داشته است و بویژه نقطه تلاقی و برخورد دو تمدن بزرگ یعنی امپراطوری‌های ایرانی در غرب و امپراطوری‌های صحرائشین در شمال (آسیای مرکزی) بوده و در نتیجه، این سلسله تهاجمات منجر

قبل از سال ۱۸۰۰ میلادی واژه افغانستان برای تمامی این کشور به کار نمی‌رفت

دریافت که نام افغانستان توسط قدرتهای خارجی برای مردم این کشور انتخاب شده نه توسط مردم سرزمین، ضمن آنکه انگلیسی‌ها در گذرشان به هندوکش، در رویارویی با بخشی از مردم این سرزمین یعنی 'افغان‌ها' (یا پشتون‌ها) و در جایی که از حضور و هویت دیگر گروه‌های قومی این سرزمین اطلاع چندانی نداشتند، به کلیه ساکنان آن 'افغان' اطلاق کردند.

اما افغانستان آنگونه که امروز شناخته شده کشوری مرکب از گروه‌های مختلف قومی است که تنها یکی از آنها افغان‌ها هستند. استفاده از نام افغانستان به عنوان نام کل کشور در قدم اول به نوعی انحصار قدرت و تحمیل هویت افغان‌ها بر غیر افغان‌ها و انکار موجودیت دیگر ساکنان این سرزمین اشاره دارد. به همین دلیل این نام را دیگر گروه‌های

به ظهور آمیزه قومی، فرهنگی و مذهبی پیچیده‌ای شد که فرآیند ملت‌سازی را در افغانستان با مشکلات عظیمی مواجه ساخت.

به هر حال در قرن هیجدهم و در شرایط تاریخی که سلسله صفوی در غرب، مغول‌ها در هند و ازبکان در شرق رو به ضعف نهادند، پشتون‌های جنوبی، دولت مدرن افغانستان را پایه‌ریزی کردند. قبایل پشتون که رقابت شدیدی با هم داشتند و تبارشناسان آنها را حاصل آمیزش چندین گروه قومی از نژادهای هند و اروپایی در طول تاریخ می‌دانند، به دو بخش عمده غلزی و ابدالی (بعدها درانی) تقسیم می‌شدند. و در میان افغانان نیروی اشرافیت درانی و سازماندهی دیگر قبایل بیوسته، همواره به گونه‌ای بر اختیارات شاه و حفظ صلح‌آمیز امتیازات مردم نظارت داشته است.

در سالهای پس از ۱۷۲۹م و بیرون راندن افغانها از ایران توسط نادرشاه افشار و با ضعف غلزی‌ها یعنی حریف دیرینه آنان، قبایل ابدالی در قندهار یک فدراسیون قبیله‌ای بوجود آوردند. آنان در سال ۱۷۴۷ پس از تشکیل اجلاس سران قبایل (لویه جرگه) احمدشاه ابدالی را که پدر ملت افغانستان خوانده می‌شود، به عنوان شاه افغانستان انتخاب کردند.

احمدشاه نام ابدالی را به درانی تغییر داد، کلیه قبایل پشتون را متحد کرد و با فتوحات سریع خودش بر اغلب مناطق پاکستان کنونی استیلا یافت. وی در سال ۱۷۶۱ مه‌اراجه هند را شکست داد، قلمرو پادشاهی دهلی و کشمیر را تسخیر کرد و بدین ترتیب نخستین امپراطوری افغان را تاسیس کرد. فرزند او تیمور شاه در سال ۱۷۷۲م کابل را پایتخت جدید حکومتش ساخت تا بتواند کنترل قلمروهای تازه فتح شده در شمال کوه‌های هندوکش و شرق رودخانه

سند را به آسانی به دست گیرد. درانی‌ها در سال ۱۷۸۰م مهابده‌ای با امیر بخارا فرمانروای مهم آسیای مرکزی منعقد کردند که بر اساس آن آمو دریا مرز بین آسیای مرکزی و دولت جدید پشتون افغانستان شناخته می‌شد. این اولین تعیین خود مرزی بود که مرزهای شمالی افغانستان جدید را مشخص می‌کرد. در قرن بعد درانی‌ها در اثر اختلاف قبیله‌ای دچار ضعف درونی شده و بدین ترتیب قلمرو خود را در شرق سند از دست دادند. آنها در عین حال

وجود ۳۰ زبان و مذاهب و اقوام مختلف نشان از تنوع فرهنگی در افغانستان دارد

می‌بایست با دو امپراطوری جدید، انگلستان در شرق و روسیه در شمال، مقابله می‌کردند. در قرن نوزدهم انگلستان با نگرانی از گسترش امپراطوری روسیه در آسیای مرکزی - که ممکن بود برای دست‌اندازی به قلمرو هند بریتانیا از سد افغانستان عبور کند، سه بار تلاش کرد تا بر افغانستان مسلط شود؛ اما سرانجام دریافت که تطمیع افغان‌های سرکش از جنگ رویارو با آنها بسیار آسان‌تر است. لذا انگلستان با پرداخت پول رؤسای قبایل را اغوا کرد و تلاش ورزید دولت افغانستان را به خود وابسته کند. در نتیجه این رقابت بازی بزرگ بین روسیه و بریتانیا شکل گرفت، این بازی بزرگ شامل جنگ پنهان و زیرکانه‌ای می‌شد که سیاست توأم با تطمیع و ارتشاه و نیز فشارهای نظامی گاه و بیگاه عوامل اصلی آن را تشکیل می‌داد. اما در نهایت هر دو قدرت به این توافق ضمنی دست

یافتند که افغانستان یک دولت حایل باقی بماند. بدین لحاظ بالانس و توازن دو قدرت انگلستان در جنوب و روسیه در شمال در کنار عوامل دیگر بطور ضمنی باعث حفظ استقلال افغانستان شد.

به عبارت بهتر باید توجه داشت که سرزمین افغانستان به دلیل ضعف منابع طبیعی هیچ‌گاه به عنوان یک مستعمره اهمیت نداشته و لذا در این دوران تنها از نظر دروازه‌ی ورود به هند از جانب انگلستان و بعدها به عنوان پایگاه مقابله با اتحاد شوروی از سوی دنیای سرمایه‌داری غرب، چین و کشورهای عرب اهمیت یافته بود.

در هر حال کشمکش میان حکام درانی، انگلستان را به این امر متماایل ساخت که شاهان افغان ضعیف و وابسته به بذل و بخشش انگلستان

باقی مانده و قادر به تامین هزینه‌های خودشان نباشند. در نتیجه گروه‌های غیرپشتون شمال کشور خود را از کنترل حکومت مرکزی کابل آزاد کردند. پشتون‌ها همچنین با فتوحات انگلستان در شمال غرب هند که برای اولین بار قبایل پشتون را به دو قسمت هند بریتانیایی و افغانستان تقسیم کرد، بیشتر تضعیف شدند. معاهده "دورانده" به این تقسیم‌بندی رسمیت بخشید و در سال ۱۸۹۳ مرز رسمی بین افغانستان و هند مشخص شد.

پس از دومین جنگ افغان - انگلیس، بریتانیا در منازعه جانشینی خاندان سلطنتی جانب عبدالرحمان را گرفت. عبدالرحمان که بین سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱ در افغانستان حکومت کرده و به "امپراتور" موسوم شده بود، برای سروسامان دادن و تقویت دولت افغانستان از حمایت انگلستان بهره‌مند

کرد. لولا کسی که می‌تواند و تسلیم‌گانی بریتانیا برای تأسیس یک دولت موقت را اندر او بجا آوردنش دائم استفاده کرد. امیر عبدالرحمان قبائل شورشی پشتون را مطلع ساخت سپس به سوی شمال حرکت کرد تا به عهد مغزایی برانجامد و از یک‌ها خاتمه دهد. او با تسلط بر بخش‌های پسرعمه‌های که نظیر آن یک فرزند پسر پسران به اجزای آمد به تصفیه قومی دست زد. مخالفان غیر پشتون را به قتل رساند و پشتون‌ها را در سرزمین‌های حاصلخیز شمال اسکان داد تا جمعیت پشتون و قلمرو به خود را در میان دیگر اقلیت‌های قومی جایگزین نماید.

بر اسلام از طریق تقویت ملاهای پشتون و تأکید بر دیدگاه حق الهی حکومت به جای نظریه سنتی گزینش توسط لویه جرگه. جانشیان امیر آهنین در نیمه اول قرن بیستم فرمانروایانی نوگرا بودند که استقلال رسمی و کامل افغانستان را در سال ۱۹۱۹ به دست آوردند نخستین قانون اساسی کشور را به تصویب رساندند و باعث پیدایش گروه کوچکی از قشر تحصیلکرده شهری شدند. اما

از سال ۱۷۷۲ کابل به عنوان پایتخت افغانستان انتخاب شد

کشته شدن دو تن از شاهان افغانستان و بروز شورش‌های قبیله‌ای، حکایت از مشکلاتی داشت که

عبدالرحمان در دوران سلطنت خود بیش از ۴۰ قیام و شورش غیر پشتون را درهم شکست. او نخستین پلیس مخفی را در افغانستان به وجود آورد که به صورت پیرجمانه و ظالمانه به سرکوب مخالفان می‌پرداخت (این پلیس مخفی در واقع شکل اولیه "خدا" رژیم کمونیستی در دهه ۱۹۸۰ بود). اگر چه این اقدامات افغانستان را یکپارچه ساخت و دولت مرکزی این کشور به شکل بی‌سابقه‌ای تحکیم شد. اما ریشه بسیاری از خصومت‌های قومی اخیر و کشتارهای پس از ۱۹۹۷ را که در شمال کشور روی داد می‌توان در سیاست‌های امیر آهنین جستجو کرد. دیگر میراث‌های به جا مانده از عبدالرحمان، که طالبان به طور غیرمستقیم تحت تأثیر آنها قرار گرفتند عبارتند از: دور نگه‌داشتن افغانستان از تأثیرات پیشرفت‌های جوامع غربی مانند آموزش مدرن، تکیه

فرمانروایان افغانستان در تغییر یک جامعه قبیله‌ای چند قومی به یک دولت پیشرفته با آن مواجه بودند. در سال ۱۹۷۳ هنگامی که

ظاهرشاه در سفر اروپا بود، توسط محمد داوود پسرعمویش با کودتایی از سلطنت برکنار شده و بدین ترتیب عمر سلسله درانی پایان یافت. ظاهرشاه که از ۱۹۳۳ تا ۱۹۷۳ بر افغانستان حکومت کرد، پس از کودتا در تبعیدگاهش رم باقی ماند. بدین ترتیب نخستین جمهوری افغانستان اعلام شد و داوود به عنوان رئیس جمهوری قدرت را به دست گرفت. افسران چپی ارتش و جناح پرچم حزب کمونیست به رهبری بیرک کارمل برای درهم شکستن جنبش بنیادگرای نوپای اسلامی در این کودتا از داوود حمایت کردند. رهبران این جنبش در ۱۹۷۵ به پیشاور

گریختند و ذوالفقار علی بوتو نخست‌وزیر پاکستان از آنان پشتیبانی کرد تا به مخالفت با داوود ادامه دهند. گلبدین حکمتیار، برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود از میان آنان بعدها رهبریت مجاهدین را به دست گرفتند. داوود در تلاش برای نوسازی ساختار دولت و دریافت کمک به اتحاد شوروی که سعی داشت این کشور را در بحبوحه جنگ سرد وارد حوزه نفوذ خود کند گرایش پیدا کرد. اما او نیز مانند اسلاف گذشته خود نتوانست به نهادسازی بپردازد و در عوض، نوعی بوروکراسی متمرکز و نامنسجم بر جامعه تحمیل کرد.

شماره ۱۵۷ - آبان ۸۳

در پاییز هم ، شمال زیبا و دیدنی است

مشاوران و مشاورین ایرانی

آماده پذیرایی از مجالس جشن و عروسی

با منوع ترین غذاهای ایرانی

تنگابن - خ جمهوری اسلامی
تلفن : ۰۱۹۲ - ۳۲۳۳۳۳۵ (به محرمیت نزدیک الی دکن)

در سال ۱۹۷۸، کمونیست‌های ارتش که در اتحاد شوروی آموزش دیده و بعضی از آنان در سال ۱۹۷۳ به دلوود در کسب قدرت کمک کرده بودند در یک کودتای خونین نظامی دلوود را سرنگون کرده و قدرت را به دست گرفتند. در این کودتا دلوود، خانواده و گارد ریاست جمهوری‌اش همه به قتل رسیدند. اما کمونیست‌ها خود به دو شاخه 'خلق' و 'پرچم' تقسیم شدند که عدم شناخت آنها از جامعه پیچیده و قبیله‌ای افغانستان شورش‌های روستایی گسترده‌ای

هزاره‌ها بزرگترین گروه شیعه مذهب افغانستان را تشکیل می‌دهند

را علیه آنان به دنبال داشت. در حالی که نخبگان کمونیست حاکم درگیر کشمکش‌های خونین با یکدیگر بودند، ملاها و خان‌ها علیه آنان اعلان جهاد کردند. نورمحمد تره‌کی نخستین رئیس جمهوری کمونیست خلقی توسط حفیظ‌الله امین جانشینش به قتل رسید. امین نیز در دسامبر ۱۹۷۹ هم‌زمان با تهاجم ارتش شوروی به افغانستان کشته شد و ببرک کارمل رهبر جناح پرچم به ریاست جمهوری منصوب شد.

طی فقط چندماه پرحادثه و حساس، افغانستان در مرکز مناقشات شدید جنگ سرد قرار گرفت و مجاهدین افغان به صورت نیروهای عمده مورد حمایت آمریکا قرار گرفته و ضد شوروی شدند. اما تهاجم شوروی برای مردم افغانستان باز هم تلاش دیگری از سوی خارجی‌ها، برای اعمال سلطه بر آنان و جایگزین کردن یک ایدئولوژی و نظام اجتماعی بیگانه به جای مذهب و جامعه پرافتخارشان، تلقی

می‌شد. با سرازیر شدن کمک‌های پولی و تسلیحاتی کشورهای خارجی چون آمریکا، چین و کشورهای عربی به مجاهدین، جهاد آنان شدت یافت. پس از این مخاصمات، که ۱/۵ میلیون کشته بر جای گذاشت و تنها با خروج ارتش شوروی در ۱۹۸۹ از افغانستان به پایان رسید نسل دوم مجاهدین ظهور کرد که خود را طالبان (محصلان علوم دینی) می‌نامیدند. ظهور طالبان و نحوه تفسیر آنان از اسلام، معلول شرایطی بود که طی دهه‌های جنگ داخلی

پرورده شده بودند. بدین معنی که طالبان همان کودکان دوره جهاد بودند که بر اثر اعمال فرقه گرایانه رهبران مجاهدین از گذشته کاملاً سرخورده شده بودند. آنها خود را اصلاح‌گران مبارزات چریکی که مسیر انحرافی در

پیش گرفته و نظام اجتماعی غلط و شیوه زندگی توأم با فساد و افراط مسلمانان می‌دانستند. در این راستا غرب برای اضمحلال اتحاد شوروی و حتی نابودی کمونیسم از مجاهدین افغان حمایت کرد اما هنگامی که افغانها موفق شدند و اعتبار کاملی به دست آوردند. غرب راه دیگری در پیش گرفت و شرط قدردانی را نسبت به کسانی که به پایان بخشیدن جنگ سرد کمک کرده بودند، به جای نیابود و بدین شکل با بی‌تفاوتی غرب و آمریکا در قبال افغانستان، زمینه‌های دیگری برای تبدیل این کشور به پایگاه تروریسم بین‌الملل و مافیای مواد مخدر فراهم شد. افغانستان به عنوان سرزمینی که بر اساس هویت قبیله‌ای و با تنوع زبان‌ها، ادیان و رسوم شکل گرفته است، پاره‌ای ناشناخته از مجموعه بین‌المللی کنونی است و با توجه به تجربه ناکام انگلستان و اتحاد شوروی در افغانستان که حد ناکامی در اجرای تصورات بین‌المللی در این کشور را آشکار کرده هر

نوع برنامه‌ریزی و سازماندهی بین‌المللی برای دخالت در مسایل افغانستان نیاز به شناخت کامل، آکادمیک و همه‌جانبه از آن دارد. بنابراین غرب و آمریکا پیش از آغاز یک مرحله جدید و ایجاد دیپارتمان‌های تازه افغانستان‌شناسی بر مبنای تجارب جدید و ارزیابی پاسخ‌های مردم افغانستان به حوادث سده اخیر، نخواهند توانست نقش سازنده چندانی در افغانستان به عهده بگیرند. بدین ترتیب باید گفت افغانستان در شرایط فعلی فقط و فقط به عدم دخالت احتیاج دارد؛ اینک افغان‌ها باید خود نتیجه مبارزات خونین ۲۰-۳۰ ساله اخیر را ارزیابی کنند و از حاصل آن برای ایجاد یک تجمع ملی، دموکراتیک و احتمالاً ایجاد یک فدراسیون بومی تلاش کنند. لذا حضور هر نیروی غیر افغان می‌تواند در این روند طبیعی، آشوب و تخریب ایجاد کند.

منابع

- ۱- سی. ولکفک. ک. گورکیان. ی. میخائیلنکو. آ. پولونسکی. و سویتاروف: حقیقت‌هایی در باره افغانستان (سندله واقیبت‌ها و گزارش‌های عینی)، ترجمه پرویز حبیب‌پور و پرویز شهریاری، تهران، آلفا، ۱۳۵۹.
- ۲- دکتر عسکر موسوی: هزاره‌های افغانستان (تاریخ، فرهنگ، اقتصاد، سیاست)، ترجمه اسدالله شفاپی، تهران، نقش سیمرخ، ۱۳۷۹.
- ۳- احمد رشید: طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید ترجمه اسدالله شفاپی و صادق باقری، تهران، دانش هستی، ۱۳۷۹.
- ۴- مونت استوارت الفنتون: افغانان، جای فرهنگ نژاد (گزارش سلطنت کابل)، ترجمه محمد عاصف فکرت، تهران، استان قدس رضوی، ۱۳۷۶.
- ۵- دکتر محمد حسین پایلی یزدی (گردآورنده): افغانستان، اقوام - کوچ‌نشینی (مجموعه مقالات)، تهران، استان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
- ۶- عبدالحی حبیبی: تاریخ مختصر افغانستان (جلد اول)، کابل، ۱۳۴۶.



مهمترین تصمیم تجاری خود را در شرکت دهکده تثبیت نمایند

مزیت‌های وب با ۹۹/۸٪ کارآیی تحت Windows 2003

راه قدرتی فروشگاه‌های اینترنتی

خدمات شبکه‌ای

www.dehkadehco.com
sales@dehkadehco.com

اخذ نمایندگی

۴۰۶۳۶۶۶

...